

معرفی و نقد کتاب:

فرهنگ توصیفی اصطلاحات ادبی^۱

داوود عمارتی مقدم

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد

۱. معرفی کتاب و نویسنده

فرهنگ توصیفی اصطلاحات ادبی تألیف ام. اچ ابرامز (۱۹۱۶م) استاد ادبیات انگلیسی دانشگاه کرنل است که نخستین بار در سال ۱۹۵۷م منتشر شده و تا امروز به ویراست نهم رسیده است. آخرین ویراست این فرهنگ حدود ۱۱۵۰ مدخل را دربرمی گیرد و ۲۴ اصطلاح افزون بر چاپ‌های پیشین دارد. مقالات فشرده و دقیقی در مورد هر اصطلاح آمده و این فرهنگ را به یکی از پرطرفدارترین و کارآمدترین منابع ادبیات و نظریه ادبی در غرب تبدیل کرده است. ترجمه فارسی این فرهنگ به قلم سعید سبزیان، که این مقاله به بررسی آن اختصاص دارد، بر اساس ویراست نهایی نویسنده (ویراست نهم) بوده است. همان‌گونه که نگارش چنین مجموعه‌ای از مقالات متنوع و گسترده کاری است دشوار، ترجمه آن نیز کوششی پیگیر و دانشی وسیع در زمینه‌های گوناگون ادبی را می‌طلبد. همت آقای سبزیان ستودنی است.

۲. نیم‌نگاهی به فرهنگ ابرامز

فرهنگ اصطلاحات ابرامز با اینکه یکی از مهم‌ترین منابع مقدماتی پژوهندگان ادبیات و نظریه‌های ادبی به‌شمار می‌آید، از برخی کاستی‌ها و نارسایی‌ها خالی نیست. ایراد کلی فرهنگ این است که ابرامز با اینکه پیوسته ویرایش‌های تازه‌ای از متن به‌دست می‌دهد، قادر نیست برخی مدخل‌ها را هم‌زمان با تحولات و گسترش روزافزون قلمروهای علمی به‌روز کند؛ برای مثال مدخل «سبک‌شناسی» وی که در ویرایش ۲۰۰۹م آمده، بسیار مبتدی است. منابع مورد استفاده وی در این مدخل از سال ۱۹۸۰م بیشتر نمی‌رود و تنها یکی دو منبع مربوط به سال‌های بعد معرفی شده است، حال اینکه با رشد و گسترش زبان‌شناسی حوزه سبک‌شناسی نیز به‌سرعت گسترش یافته است. بخش اصلی این مدخل به سبک‌شناسی سنتی تا سال‌های ۱۹۷۰م اختصاص دارد و همین باعث شده است تا از شاخه‌های متفاوت سبک‌شناسی، همچون سبک‌شناسی کاربردگرا، سبک‌شناسی فمینیستی، سبک‌شناسی متن‌گرا، سبک‌شناسی بافت‌گرا و غیره غفلت شود. مطرح نکردن رویکردهای نوین در برخی مدخل‌های دیگر همچون نقد بلاغی (Rhetorical Criticism) و جامعه‌شناسی ادبیات (Sociology of Literature) نیز صدق می‌کند. در مورد اخیر، اساساً نامی از گلدمن، لوکاج، باختین و غیره به میان نیامده است، حال اینکه این افراد نقش مهمی در تحول جامعه‌شناسی ادبیات ایفا کرده‌اند. علاوه بر این کاستی‌های چشمگیر، ایرادهای جزئی‌تری نیز در کار ابرامز به چشم می‌خورد؛ مانند طرح مکتب رئالیسم و ناتورالیسم ذیل یک مدخل و طرح رئالیسم جادویی در مدخل Novel (ص ۲۳۲)، حال اینکه به Socialistic Realism ذیل مدخل جداگانه‌ای پرداخته شده است. همچنین کاستی‌هایی در شرح و توضیح اصطلاحات وجود دارد که در بخش‌های بعد به آن اشاره خواهد شد.

نارسایی‌های کار ابرامز بیش از هرچیز نشانه این است که امروزه، نگارش فرهنگ‌های اصطلاحات تخصصی دیگر از عهده یک نفر برنمی‌آید. گستره و عمق دانش‌های تخصصی چندان است که باید گروه‌های متخصصان به تدوین چنین

کارهایی پردازند؛ به‌ویژه اینکه جست‌وجو و بازیافت مطالب و منابع در پایگاه‌های اینترنتی و ابزارهای درون‌کاوی متون، دسترسی به مطالب را برای همگان بسیار آسان کرده است.

۳. نقد ترجمه

۳-۱. نقد روشی

ترجمه کتاب تفاوت‌هایی روش‌شناختی با متن اصلی دارد که هیچ توضیحی در مورد آن نیامده است. برای مثال، ابرامز در پایان برخی مدخل‌ها شماره صفحاتی را که آن اصطلاح ذیل مدخل‌های دیگر تکرار شده، آورده است؛ ولی در ترجمه تمامی این ارجاعات حذف شده است. از سوی دیگر، مترجم منابعی را که ابرامز در پایان و گاه ضمن هر مدخل معرفی کرده، همه را به پایان کتاب و به بخشی جداگانه منتقل کرده است (صص ۴۶۹-۵۲۶). این روش می‌تواند به یکدستی کار بیفزاید؛ اما گاه باعث شده برخی منابع که به بخش خاصی از یک مدخل مربوط‌اند، ذیل عنوان کلی قرار گیرند بدون اینکه به ارتباط آن منابع با آن بخش خاص اشاره شود. برای نمونه در ص ۴۸۲ دو منبع نخست که ذیل اکوکریتیسیزم (Eco-criticism) آمده، به ص ۱۱۵ و بومیان امریکا مربوط است نه اکوکریتیسیزم به‌طور عام. این تفکیک میان منابع که در متن اصلی وجود دارد، در ترجمه از میان رفته است و گاه به گمراهی خواننده می‌انجامد. گذشته از این، در بخش منابع دخل و تصرف‌های بسیار صورت گرفته است. تعداد منابع به‌دلخواه کم و زیاد شده، در بسیاری موارد توضیحات ابرامز در مورد منابع حذف شده و گاه توضیحات او با تلخیص و به‌شیوه‌ای ناهمگون و نامنتطب با متن اصلی برگردانده شده است. برای مثال، ابرامز ضمن مدخل *Linguistics in Literary Criticism* (ص ۱۷۳) تعدادی منبع درباره جریان «بازگشت به فقه‌اللغه» معرفی کرده است که در ترجمه به‌طور کامل حذف شده و در منابع پایان کتاب نیز نیامده است. همچنین در پایان همین مدخل حدود ۲۴ منبع معرفی شده که مترجم تنها ۱۴ مورد را آورده است (ص ۴۹۷) یا در پایان مدخل *Fiction and Truth* بیش از ۲۰ منبع معرفی

شده که مترجم به ذکر ۸ منبع بسنده کرده است (ص ۴۸۷). برای اینکه خواننده تصویری از این قبیل دخل و تصرف‌ها پیدا کند، تنها منابع یک مدخل (Darwinian Literary Studies) را در متن اصلی با ترجمه مقایسه می‌کنیم. منابع این مدخل در متن اصلی چنین است (ص ۶۸):

For an overview of Darwinian literary studies, and of their relation to other fields such as evolutionary philosophy and ecocriticism, see Joseph Carroll, *literary Darwinism: Evolution, Human Nature, and Literature* (2004). The initial anthology of Darwinian approaches to literature was Jonathan Gottschall and David Sloan Wilson, eds., *The Literary Animal: Evolution and the Nature of Narrative* (2005). For a wide-ranging, undogmatic application of the Darwinian perspective to a diversity of literary texts, see David P. Barash and Nanelle R. Barash, *Madame Bovary's Ovaries: A Darwinian look at Literature* (2005). Among other relevant studies are Marcus Nordlund, *Shakespeare and the Nature of Love: Literature, Culture, Evolution* (2007), and Jonathan Gottschall, *The Rape of Troy: Evolution, Violence and the World of Homer* (2008).

این قسمت در بخش منابع چنین آمده است (ص ۴۷۹):

Joseph Carroll, *literary Darwinism: Evolution, Human Nature, and Literature* (2004), Jonathan Gottschall and David Sloan Wilson, eds., *The Literary Animal: Evolution and the Nature of Narrative* (2005), David P. Barash and Nanelle R. Barash, *Madame Bovary's Ovaries: A Darwinian look at Literature* (2005), are Marcus Nordlund, *Shakespeare and the Nature of Love: Literature, Culture, Evolution* (2007), Jonathan Gottschall, *The Rape of Troy: Evolution, Violence and the World of Homer* (2008).

چنان‌که ملاحظه می‌شود تمامی توضیحات مؤلف که در واقع نوعی ارزیابی منابع هم به‌شمار می‌رود حذف شده است. چند مورد انگشت‌شمار را شاید بتوان به لغزش و کم‌دقتی مترجم یا خطاهای چاپی و ویرایشی نسبت داد؛ اما هنگامی که منابع بیش از هشتاد درصد مدخل‌ها (به‌ویژه مدخل‌های مفصل) با چنین دخل و تصرفاتی روبه‌روست، ناگزیر باید نتیجه گرفت که مترجم «به صلاح‌دید خود» تغییرات را اعمال کرده و توضیحات یا منابع «زاید» را حذف کرده است. کاربران کتاب‌های مرجع اغلب

به فهرست منابع در هر مدخل توجه می‌کنند و دخل و تصرف در این منابع یکی از مهم‌ترین مزایای کتاب‌های مرجع را که گشودن دریچه‌ای از پیشینه تحقیق به روی خواننده است، از میان می‌برد.

در چنین کتاب پرخواننده‌ای که بر مدار اصطلاحات می‌گردد، جای نمایه انگلیسی و فارسی اصطلاحات نیز خالی است. جالب اینکه در ترجمه ویراست هشتم کتاب نمایه فارسی و انگلیسی اصطلاحات آمده است و بسیار راهگشاست؛ اما در ویراست نهم این نمایه‌ها (در متن اصلی و ترجمه) حذف شده است.

۲-۳. برابرهادهای فارسی

چنان‌که خود مترجم نیز اشاره کرده است، معادل‌های کتاب بر دو نوع‌اند: «معادل‌های پیش‌بوده‌ای» که دیگر مترجمان به‌کار برده‌اند و «معادل‌هایی که برای نخستین‌بار» در این کتاب پیشنهاد شده است (مقدمه مترجم). با این حال، موارد بسیاری هست که مترجمان دیگر معادل‌های دقیق‌تری به‌کار برده‌اند؛ اما در این کتاب از آن غفلت شده و در عوض معادل‌های نارسایی پیشنهاد شده است. همچنین یکدستی در معادل‌گذاری به‌هیچ‌وجه رعایت نشده است. گاه در برابر اصطلاحی واحد معادل‌های بی‌شماری آمده که به‌لحاظ معناشناختی بسیار متفاوت‌اند و گاهی چند اصطلاح متفاوت با یک معادل بازنموده شده است. در ادامه به برخی از مهم‌ترین این موارد - برای پرهیز از اطالۀ کلام - اشاره خواهد شد. البته تکیه این بخش بیشتر بر مواردی است که معادل دقیق آن در زبان فارسی وجود دارد؛ اما مترجم به دلایلی آن‌ها را نادیده گرفته است.

*ص ۴ اصطلاحات The Aesthetic, Aestheticism و Aesthetic: هر سه به «زیباشناسی» برگردانده شده‌اند. اصطلاح نخست جنبشی قرن نوزدهمی است و با حوزه فلسفی زیبایی‌شناسی (Aesthetics) به‌طور عام پیوندی ندارد. Aesthetic نیز صفت است و اگر در مقام اسم به‌کار رود، باید به «امر زیبایی‌شناختی» برگردانده شود. بی‌توجهی به تفاوت‌های معنایی میان این اصطلاحات، موجب شده است عناوین کتاب‌های پل دومان و تری ایگلتون، یعنی *Aesthetic Ideology* و *The Ideology of*

the Aesthetic هر دو به «ایدئولوژی زیباشناسی» برگردانده شود (ذیل مدخل *Aesthetic Ideology*). از سوی دیگر، مترجم *Aestheticism* را که معادل دقیق‌تر آن «زیبایی‌گرایی» یا «زیبایی‌پرستی» است، در ص ۵ سطر ۱۲ به «علم زیبایی‌شناسی» (!) نیز برگردانده که شتابزدگی^۲ و بی‌توجهی به توضیحات مؤلف در آن پیداست.

*ص ۱۲ *Alliteration*: این اصطلاح به «هم‌حروفی» برگردانده شده که البته نادرست نیست؛ اما یک ویژگی مهم این صنعت را که تکرار صامت‌ها در آغاز واژگان است، به خواننده منتقل نمی‌کند. معادل‌های دیگر همچون «هم‌صامتی» و «جناس آوایی» و غیره نیز، چنان‌که مترجم اشاره کرده است، دقیق نیستند. دقیق‌ترین معادلی که برای این اصطلاح وجود دارد و برخی نیز آن را به‌کار برده‌اند «جناس استهلالی» است که به معنای تکرار یک صامت خاص در آغاز واژگان است. جالب اینکه مترجم در پانوشت صفحه ۱۲ تأکید کرده که معادل «جناس محرف» برای *Alliteration* اشتباه است؛ اما در ص ۳۸۴ سطر ۱۲ دقیقاً همین معادل را برای این اصطلاح به‌کار برده است! *ص ۹۱ *Différance*: توضیحات ابرامز در مورد این اصطلاح بسیار ناقص است و احتمالاً بسنده کردن مترجم به همین توضیحات به گزینش معادل نادرست «تفاوت» انجامیده است. پرداختن به دلایل نادرستی این معادل بحث مفصلی می‌طلبد که اینجا مجال آن نیست. تنها به برخی نکات اشاره می‌شود که توجه به آن در ترجمه این اصطلاح ضروری است:

جولیان ولفریز در شرح خود بر اندیشه دریدا، با عنوان *Derrida: A Guide For the Perplexed* در مورد *Différance* می‌نویسد:

در پرداختن به این مقاله [مقصود مقاله‌ای در باب آرتو که دریدا نخستین بار واژه *Différance* را در آن به‌کار برد] مسئله زبان و ترجمه‌پذیری اهمیت بسیار دارد. در هر ترجمه‌ای به هر حال چیزهای زیادی از دست می‌رود؛ اما در مورد کاربرد این واژه جدید و وقفه نوشتاری خاموشی که حرف *a* به وجود می‌آورد باید توجه داشت که در زبان فرانسه، برخلاف انگلیسی، دو فعل مجزا برای [معانی] *Differre* لاتین وجود ندارد، بلکه هر دو معنای «تفاوت‌گذاری» و «به تعویق

افکندن» در همان فعل Différer حفظ شده است... بنابراین باید به طور هم‌زمان به «فاصله‌گذاری» (Spacing) و زمانمندی (Temporality) توجه داشت. مسئله هنگامی پیچیده‌تر می‌شود که دریاپیم در زبان فرانسه دست‌کم هنگام تلفظ *Différence* هیچ‌گونه تفاوتی میان *difference* و *différence* شنیده نمی‌شود، و از این رو من بر ماهیت اساساً نوشتاری و خاموش دخالت دریدا در حروف این واژه اصرار دارم. حرف *a* هنگامی که مکتوب می‌شود ردی از آنچه می‌توان آن را یادآورنده حرفی (Literal mnemonic) دیگری نامید به‌جای می‌گذارد... (۲۰۰۷: ۴۸). (تأکیدها از من است).

همچنین در فرهنگ *فلسفه قاره‌ای ادینبرگ* ذیل *Différance* آمده است:

واژه جدیدی که دریدا برای مقاصد متفاوتی ابداع کرده است: برای نشان دادن آنچه امکان تفاوت *Difference* را به وجود می‌آورد، یا آنچه تفاوت است اما خود را به مثابه تفاوت به رسمیت نمی‌شناسد، یا آنچه هم‌زمان متفاوت می‌کند و به تعویق می‌اندازد... این واژه تنها در شکل نوشتاری/ش با *Différance* متفاوت است. تفاوت آن از *difference* تفاوتی خاموش است و بنابراین تقدم کلام ملفوظ را بر کلام مکتوب از میان می‌برد؛ اما خود را به مثابه اولویت جدیدی معرفی نمی‌کند... (۱۵۱) (تأکیدها از من است).

از این توضیحات دو نکته آشکار است: نخست اینکه *Différance* تنها در شکل مکتوب با *Difference* متفاوت است و شنونده هنگام تلفظ هیچ‌گونه تفاوتی را احساس نمی‌کند. دوم اینکه این اصطلاح بیش از هر چیز برای به چالش کشاندن تقابل دوگانی گفتار/نوشتار جعل شده است و تفاوت میان صورت مکتوب و ملفوظ واژه موجب رخ دادن بازی تفاوت و تعویق در ذهن خواننده می‌شود نه اینکه دو «لفظ» تفاوت و تعویق در این اصطلاح وجود داشته باشد! این واژه هم تفاوت است و هم تفاوت نیست؛ صورت ملفوظ آن تفاوت است و صورت مکتوب آن تفاوت نیست. بنابراین، معنای آن به واسطه صورت نوشتاری به تعویق می‌افتد تا مرزهای گفتار و نوشتار مبهم شود. معادل «تفاوت» که پیش از این نیز برخی به کار برده‌اند، معادل بسیار دقیق‌تری است و تقریباً همان کارکرد *Différance* را در زبان فرانسه دارد.

*ص ۱۱۱ Ecocriticism: در این مدخل نیز آشفتگی‌های بسیار رخ داده است. گذشته از برخی لغزش‌های ترجمه‌ای (نظیر ترجمه Conservationist به «محافظه‌کار») (!) و نه «طرفدار حفاظت از محیط زیست» ص ۱۱۲، سطر ۱)، خود Ecocriticism به «نقد بومگرا» و «نقد بوم‌شناسانه» برگردانده شده است. همچنین در برابر Ecology معادل‌هایی چون «بوم‌شناسی» (ص ۱۱۱، سطر ۴) و «بوم دوستی» (؟) (ص ۱۱۶، سطر ۲) آمده است، حال اینکه Deep Ecology به «عمق بوم‌زیست» ترجمه شده است. اصطلاح Ecocentrism نیز که به معنای «بوم‌محوری» است با همان معادل‌های «بومگرایی» (ص ۱۱۳، سطر ۷) و «بوم‌شناسی» (ص ۱۱۵، سطر ۱۹) معرفی شده است.

*ص ۱۵۰ Figurative Language: به «زبان مصنوع» برگردانده شده و در سراسر کتاب نیز همین معادل برای آن به کار رفته است. باید توجه کرد که زبان مصنوع در فارسی زبانی متکلف و پر زرق و برق را تداعی می‌کند. همچنان‌که خود مترجم نیز برای اصطلاح Euphuism معادل «نثر مصنوع» را آورده است (ص ۱۳۵). Language Figurative ممکن است لزوماً پرتکلف نباشد. معادل «زبان مجازی» دقیق‌تر است در مقابل زبان «حقیقی» که خود در ص ۱۵۱ به «تحت‌اللفظی» برگردانده شده است. بحث درباب تقابل میان زبان حقیقی و مجازی در میان متکلمان، اصولیان، اهل لغت و به‌ویژه بلاغیان، سنتی دیرینه و پشتوانه‌ای سترگ دارد.

*ص ۱۹۰ Understatement: در مورد معادل «ناگویایی بلاغی» که در برابر این اصطلاح آمده دو نکته درخور ذکر است. نخست اینکه صفت «بلاغی» که در این معادل و برخی معادل‌های دیگر همچون همبندی بلاغی، عطف بلاغی و... آمده، نوعی «حشو» است؛ زیرا ناگفته پیداست که تمامی صناعات برای افزودن بر تأثیر کلام به کار می‌روند و بنابراین بلاغی‌اند. دوم اینکه «ناگویایی» بیشتر یادآور نوعی رذیلت سبکی است و این تصور را به ذهن می‌آورد که گوینده یا نویسنده به دلیل ضعف تألیف یا تعقید کلام از ادای مقصود ناتوان بوده است؛ حال آنکه بنا به تأکید ابرامز این صنعت نقطه مقابل Hyperbole است و کاملاً آگاهانه به کار می‌رود تا اهمیت موضوعی را کمتر از آنچه هست جلوه دهد. تمامی معادل‌هایی که دیگران برای این اصطلاح

پیشنهاد کرده‌اند، نظیر «کم‌گرفت»، «خفص جناح»، «کم‌انگاری»، «تخفیف» و... دست‌کم از «ناگویایی بلاغی» به مقصود نزدیک‌ترند.^۳

*ص ۲۰۹ Irony (کنایه): مترجم در پانوشت آورده است: «برای توجیه من درباره معادل «کنایه» در مقابل Irony باید همان‌قدر که در ادبیات انگلیسی به واژه Irony میدان داده شده است، برای کلمه فارسی کنایه وسعت قائل شویم...» (ص ۲۰۹). هر قدر هم که برای کنایه وسعت قائل شویم، به هر حال اصطلاحاتی چون Cosmic Irony را -که خود مترجم هم آن را «بازی تقدیر» ترجمه کرده است و نه «کنایه تقدیر» - ص ۲۱۳- نمی‌توان با «کنایه» بیان کرد. از سویی، برای دلالت‌هایی که اصطلاح Irony در عصر پسامدرن یافته، معادل «کنایه» به‌راستی نارساست. آیرونی بیش از دیگر مجازهای چهارگانه غربی با مفاهیم فلسفی درآمیخته و فلاسفه بزرگ معاصر درباب این صناعت مقالات بسیار نوشته‌اند. کنایه به‌هیچ وجه این گستره معنایی وسیع را برنمی‌تابد.^۴ گذشته از این، روشن نیست هنگامی که می‌توان به‌جای Subject همان «سوژه» را به‌کار برد (ص ۳۴۵) و تلویحاً به ترجمه‌ناپذیری آن اعتراف کرد، چرا نتوان به‌جای Irony نیز «آیرونی» را به‌کار برد و حتماً باید به معادل‌های نارسایی چون کنایه، طنز و تعریض و... متوسل شد که هر یک تنها بخشی از بار معنایی این اصطلاح را در خود دارند. البته باز هم در این میان کاستی کار ابرامز را نباید نادیده گرفت که به آیرونی پسامدرن نپرداخته است.

*ص ۲۶۰ Narrative and Narratology: اصطلاح Narratee به «مروی» ترجمه شده و در توضیح آن آمده است:

اصطلاح مروی هیچ پیشینه‌ای در زبان فارسی ندارد و من آن را با توجه به سه اصطلاح دیگری که مرتبطاند -راوی، روایت و روایت‌شناسی- ساخته‌ام. مروی اسم مفعول است و در مقابل راوی قرار دارد (؟) البته برای آنان که دغدغه فارسی دارند به‌جای چهار اصطلاح مذکور می‌توان این اصطلاحات را جایگزین کرد: بازگفت (روایت)، بازگو (راوی)، بازگفته (مروی)، بازگفت‌شناسی (روایت‌شناسی).

ظاهراً مترجم Narratee را با Narrated اشتباه گرفته است. Narratee «آنچه که روایت می‌شود» یا «بازگفته» نیست، بلکه چنان‌که در خود متن نیز آمده، شخصی است که روایت خطاب به اوست. این اشتباه در ترجمه مترجم را در توضیحات به خطا افکنده است. معادل «روایت‌شنو» یا «روایت‌گیر» که پیش از این مترجمان بسیار به‌کار برده‌اند، معادل دقیق‌تری است.^۵

* ص ۳۷۹ Rhetoric: در این مدخل نیز به‌هیچ وجه یکدستی معادل‌ها رعایت نشده است. مترجم تقریباً تمامی معادل‌هایی را که مترجمان دیگر برای Rhetorician و Rhetoric بر ساخته‌اند، در این مدخل و جاهای دیگر به‌کار برده است. در ص ۳۷۹ معادل Rhetoric «فنّ خطابه» و «سخنوری» آمده و در ص ۵۱۶ «علم بلاغت». در متن مدخل نیز «بلاغت» در مقابل Rhetoric بسیار به‌کار رفته است. همچنین Rhetoric (نام اثر ارسطو) گاه به ریتوریکا و گاه به «فنّ بلاغت» (ص ۳۱۷، سطر ۲۲) ترجمه شده است. به‌همین ترتیب، در مقابل Rhetorician نیز گاه «خطیب» آمده (ص ۳۸۰)، گاهی «بلاغت‌شناس» (همان) و گاه «دانشمندان و منتقدان فنّ معانی و بیان» (ص ۱۹۶). برای این واژه حتی معادل عجیبی چون «عروض‌شناس» (!) نیز ذکر شده است (ص ۱۵۰، سطر ۱۴).

درست است که Rhetoric معنای گسترده‌ای دارد و در دوره‌های مختلف به حوزه‌های متفاوتی اطلاق می‌شده و حتی گاه بار معنایی منفی نیز داشته است؛ اما هنگامی که سخن از یونان و روم باستان است باید همان معادل «فنّ خطابه» را به‌کار برد. معادل «بلاغت» برای Rhetoric نادرست نیست. اما این توضیح لازم است که خود واژه «بلاغت» نیز در طول تاریخ دچار دگرگونی‌های معنایی شده است. آن بلاغتی که مباحث آن تا حد زیادی با فنّ خطابه یونان و روم باستان مشترک است، بلاغت قرون اولیه هجری است که به‌طور کلی به شیوه‌های تأثیرگذاری انواع سخن (اعم از شفاهی و مکتوب) توجه دارد، و نه بلاغت قرن پنجم به بعد که به معانی و بیان و بدیع تفکیک می‌شود و تنها به متون نوشتاری ادبی می‌پردازد و «خطابه» و دیگر انواع کلام را تقریباً به‌طور کامل نادیده می‌گیرد. علاوه بر این، ذیل مدخل Rhetoric اصطلاحات بسیاری

آمده که در فنّ خطابه اسلامی نیز سابقه دارد؛ اما مترجم در این مورد نیز معادل‌های نارسای خود را ترجیح داده است. از آنجا که فنّ خطابه اسلامی - دست‌کم در حوزه نظر - بسیار تحت تأثیر فنّ خطابه غرب باستان بوده است، اصطلاحاتی در آن به کار رفته که بسیار بر اصطلاحات غربی منطبق است. برای مثال Disposition به «انسجام» ارتباطی ندارد، بلکه همان است که قدما «ترتیب» نامیده‌اند، و انواع خطابه یعنی *Deliberative* و *Forensic* و *Epidictic* به ترتیب همان «مشاورات» و «مشاجرات» و «منافرات» هستند (نک. اساس‌الاعتباس، ص ۵۲۹ به بعد). معادل «نطق بلاغی» که برای *Epeideictic Rhetoric* آمده است، این تصور را به وجود می‌آورد که تنها این نوع خطابه باید بلاغی باشد و دیگر انواع خطابه بهره‌ای از بلاغت ندارند!

*ص ۳۸۲ تکرار آغازین (ردالصدر) *Anaphora*: این اصطلاح معادل دقیقی در بلاغت سنتی ما ندارد و در واقع نوعی اعنات یا لزوم مالایزم است؛ اما قدر مسلم این است که تکرار آغازی، ردالصدر نیست. در *Anaphora* واژه یا عبارتی تنها در آغاز جملات یا مصاربع تکرار می‌شود، حال اینکه ردالصدر به معنای تکرار واژه آغاز بیت یا جمله در پایان آن است.

*ص ۳۸۳: «خطاب شاعرانه» می‌تواند معادل *Apostrophe* باشد؛ اما به «التفات» ارتباطی ندارد. متأسفانه در بسیاری از فرهنگ‌های ادبی این اصطلاح به «التفات» برگردانده شده است. التفات به معنای تغییر زاویه دید است (از خطاب به غیاب و غیره)؛ اما خطاب شاعرانه لزوماً با تغییر زاویه دید همراه نیست. «مخاطبه غیرعقل» نیز معادل نسبتاً دقیقی است؛ چرا که «خطاب شاعرانه» عنوانی بسیار کلی است و تمامی انواع خطاب شاعرانه را دربرمی‌گیرد، حال اینکه *Apostrophe* «عمدتاً» برای مخاطب قرار دادن چیزی غیر از انسان به کار می‌رود و مثال‌های ابرامز نیز اغلب ناظر به همین معناست.

*ص ۳۸۴ *Paralipsis*: «حذف بلاغی» معادل بسیار نارسایی برای این اصطلاح است. هر نوع حذفی اعم از حذف مسند و مسندالیه و موارد دیگر می‌تواند بلاغی باشد. این صناعت طبق توضیح ابرامز عبارت است از تأکید گوینده بر اینکه ذکر

موضوعی لازم نیست و درعین حال آن موضوع را شرح و بسط می‌دهد. پیشنهادی در این مورد ندارم.

*ص ۳۸۵ Zeugma: در شرح این اصطلاح آمده است:

[I]t is applied to expressions in which a single word stands in the same grammatical relation to two or more other words, but with an obvious shift in its significance. *Sometimes the word is literal in one relation and metaphorical in the other.* Here are two examples of zeugma in Pope...

و چنین ترجمه شده است: «استخدام در معمول‌ترین کاربردش به عبارتی گفته می‌شود که در آن یک کلمه برای دو یا بیش از دو کلمه دیگر نقش دستوری واحد ایفا می‌کند؛ اما دلالت معنایی آن در مورد هر کدام تفاوت دارد [...] در زیر مثال‌هایی از استخدام در اشعار پوپ ذکر می‌گردد...» (ص ۳۸۶). چنان‌که ملاحظه می‌شود، مترجم این جمله کلیدی را از قلم انداخته است: «گاه [دلالت] واژه در یک مورد مجازی و در مورد دیگر حقیقی است.» همین جمله می‌توانست مانع از آوردن توضیحاتی نادرست در مورد «جمع» و «استخدام» در پاورقی صص ۳۸۵ و ۳۸۶ شود. با توجه به همین جمله می‌توان دریافت که معادل جمع - دست‌کم با توجه به مثال‌ها و توضیحاتی که ابرامز آورده است - از استخدام دقیق‌تر است و قاطعیت مترجم در به‌کار بردن «استخدام» و نادرست شمردن «جمع» وجهی ندارد. Zeugma واژه‌ای است که برای دو یا چند کلمه نقش دستوری واحد ایفا می‌کند؛ اما دلالت آن در هر مورد متفاوت است و گاه دلالت آن در یک مورد مجازی و در مورد دیگر حقیقی است. اکنون به برخی مثال‌های جمع توجه کنید که در درس‌نامه‌های بلاغی ما (از کهن‌ترین آن‌ها تا متون درسی و دانشگاهی امروز) آمده است:

آسمان بر تو عاشق است چو من لاجرم همچو منش نیست قرار

که جامع «بی‌قراری» در مورد شاعر حقیقی و در مورد آسمان مجازی است یا:

مردمان جمله بنفختند و شب از نیمه گذشت

آن که در خواب نشد چشم من و پروین است

که جامعِ درخواب «نشدن» برای شاعر حقیقی و برای پروین مجازی است. مثال‌هایی که برای جمع در درس‌نامه‌های بلاغی فارسی آمده، کاملاً بر تعریف ابرامز منطبق است. تفاوت جمع و استخدام برخلاف تصور مترجم در این است که در جمع، چنان‌که گفته شد، جامع در یک مورد مجازی و در یک مورد حقیقی است، حال آنکه در استخدام هر دو معنای واژه «حقیقی» اند. در مثالی که خود مترجم از سعدی آورده است: *چو چنگ اندر آن بزم خلقی نواخت / هر دو معنای نواختن (مورد مرحمت قرار دادن و نواختن چنگ) معانی لغت‌نامه‌ای آن است و نیازی نیست که در یکی از موارد آن را به گونه‌ای مجازی تعبیر کنیم.*^۶ به‌هرحال، حتی اگر بپذیریم استخدام برای Zeugma معادل مناسبی است، همچنان این پرسش باقی است که اصطلاح Syllepsis را چگونه باید ترجمه کرد. این دو اصطلاح در بلاغت غربی تعاریف متفاوت - هرچند نه بی‌ارتباط - دارند. این نکته نیز قابل توجه است که مترجم در کتاب دیگر خود، *فرهنگ نظریه و نقد ادبی* معادل هر دو اصطلاح را «استخدام» ذکر کرده است.

* در ترجمهٔ عناوین کتاب‌ها نیز خطاهای جدی دیده می‌شود، آن‌هم کتاب‌هایی که برخی از آن‌ها به فارسی برگردانده شده و خوانندهٔ فارسی‌زبان دست‌کم ده‌ها بار نام آن‌ها را شنیده است. برخی از مهم‌ترین این موارد در جدول زیر آمده است:

| صفحه | عنوان کتاب | ترجمه | صورت پیشنهادی |
|------|---------------------------------|-------------------------|--------------------------------|
| ۸۵ | Mythologies | اساطیر | اسطوره‌شناسی‌ها |
| ۱۴۹ | Margins of Discourse | مرزهای داستان | حواشی گفتار |
| ۳۴۶ | Allegories of Reading | تمثیل‌های نوشتار | تمثیل‌های خوانش |
| | Quintessence of Ibsenism | نگرش ایسن‌گرایی | جوهرهٔ ایسن‌گرایی |
| ۵۲۹ | Illuminations | چراغانی | اشراق‌ها (اوراق مصور) |
| ۸۷ | Sociobiology: The New Synthesis | جامعه‌شناسی: تلفیق جدید | زیست‌شناسی اجتماعی: تلفیق جدید |
| ۱۵۰ | Institio Orataria | اصول سخنوری | پرورش خطیب |
| ۲۲۳ | The Philosophy of | اصول نظری علم | فلسفهٔ بلاغت |

| | | | |
|------------|-------------------|--------------|-----|
| | بلاغت | Rhetoric | |
| فن خطابه | فن بلاغت | Rhetoric | ۳۱۷ |
| تصویر شعری | صورت خیالی در شعر | Poetic Image | ۱۹۳ |

۳-۳. ایرادهای دیگر

کاستی‌های ترجمه به‌هیچ وجه منحصر به معادل‌گذاری نیست. در متن این ترجمه جملات و عبارات بسیاری حذف یا ناقص ترجمه شده است (نمونه Zeugma، یا ص ۸۷ بند دوم). همچنین ایرادهای دستوری، نگارشی و حتی املائی بسیاری در کتاب به چشم می‌خورد؛ مانند «قوائد^۷» صص ۸۲ و ۱۴۵ و «زل» ص ۲۰۹. اما از آنجا که «نقد» ترجمه با «ویرایش» ترجمه تفاوت دارد، تنها به برخی از بارزترین این ایرادها اشاره می‌شود که بدون مراجعه به متن اصلی نیز می‌توان نادرست بودن آن‌ها را دریافت:

*ص ۱۸۳: «چرا به چوب می‌مانند؟ چنان سان (!) حس می‌کنم گرمای حیات، دست و پایم را، خون انعقاد بسته‌ام (!) را رها می‌کند.»

*ص ۱۱۶: «این اثر شامل تحقیق مفیدی دربارهٔ مذهب غیر زیست‌محیطی و متافیزیک غرب، و همچنین دیدگاه‌های مخالف و مکرری است که بر مسئولیت انسان در قبال محیط طبیعی و اشکال حیات غیربشری است.»

*ص ۱۷۱: «محققان جنسیت‌شناسی و به‌ویژه فعالان در حوزهٔ مردان، به دوره‌هایی توجه می‌کنند که تحولات سریع در شرایط اقتصادی [Social Conditions] دگرگونی‌ها و گسیختگی‌های بارزی در معیارهای جنسیتی ایجاد کرده‌اند ... دورهٔ حاضر نیز یکی از این برهه‌هاست که در آن گرایش فراگیر به مطالعات جنسیت‌شناسی باعث گردیده نقش‌های جنسیتی را - که در این مطالعات مورد بررسی تحلیل (کذا) قرار می‌گیرند- متحول گردد (!)»

۴. سخن آخر

برخلاف نهضت ترجمه قرون اولیه هجری - که توانست ترجمه را به انگیزه‌ای برای ژرف‌اندیشی و تفکر در فرهنگ خودی تبدیل کند و محملی برای «از آن خود کردن» نظریات پیش‌ساخته دیگران فراهم نماید - نهضت ترجمه روزگار ما ترجمه را تا حد «جولانگاهی برای معادل‌سازی‌ها و واژه‌تراشی‌های بی‌حساب» تنزل داده است. نگاهی به ترجمه‌های منتشرشده در دهه‌های اخیر در ایران نشان می‌دهد دغدغه بسیاری از مترجمان بیش از درونی‌کردن نظریه‌های ادبی غرب و یا دست‌کم ترجمه امهات آثار غربیان در این زمینه معطوف به واژه‌سازی و معادل‌یابی است. این کار در جریان بومی‌سازی نظریه‌های جهانی اهمیت دارد؛ اما مترجمان گاه با واژه‌سازی کار خود را تمام‌شده می‌پندارند. به بیان دیگر، همین معادل‌سازی‌ها که صرفاً نخستین شرط پدید آمدن ترجمه‌ای جدی و اصولی است، حد غایی ادای سهم ما به گفتمان نقد و نظریه ادبی معاصر به‌شمار می‌آید. البته هیچ‌کس منکر ضرورت و اهمیت معادل‌یابی برای اصطلاحات تخصصی بیگانه نمی‌تواند بود؛ اما هنگامی که این ضرورت باعث غفلت از افق‌هایی می‌شود که ترجمه هر اثر کلیدی می‌تواند فراروی ما بگشاید، آن‌گاه بازان‌دیشی در روش‌هایی که تاکنون درپیش گرفته‌ایم ضروری به‌نظر می‌رسد.

پی‌نوشت‌ها

1. *A Glossary of Literary Terms*. M. H. Abrams. Wadsworth Publishing Col Ince, International. Ed. 9th. 2009.

۲. در واقع مهم‌ترین نقص ترجمه، شتابزدگی است؛ برای مثال در صص ۱۱۲ و ۱۱۳ ذیل مدخل Ecocriticism آمده است: «... انسان‌ها آزادند که از منابع طبیعی و گونه‌های حیوانات (کذا) برای مقاصد خود بهره‌وری کنند. این دیدگاه در کلام انجیل ریشه دارد که می‌گوید خداوند انسان را بر ماهیان دریا، پرندگان هوا و چرندگان و بر زمین برتری داد (سفر پیدایش، سوره یک، آیه ۲۶). مفهوم مشابه این در جای دیگری از انجیل وجود دارد که بر فلسفه یونان و روم هم سایه افکنده است...». حال آنکه سفر پیدایش در تورات است نه در انجیل و اساساً در زمان شکل‌گیری فلسفه یونان باستان هنوز نه عیسایی ظهور کرده بود و نه انجیلی گردآوری شده بود که تفکر یونان تحت تأثیر آن قرار گیرد.

۳. یکی از نخستین تعاریف این اصطلاح در *رتوریکا/دهرنیوم* یافتنی است: «این صناعات هنگامی پدید می‌آید که بگوئیم ما یا موکلان ما، ذاتاً، یا به موهبت تقدیر یا به دلیل پشتکار، از مزیتی استثنایی برخورداریم، اما برای آنکه متکبر به نظر نرسیم از بیانی معتدل و تلطیف‌شده استفاده کنیم.» (کتاب چهارم، بخش ۳۸). معادل «خفض جناح» در این مورد بسیار مناسب است.

۴. برای کاربردهای آبرونی در آثار متفکرانی چون دومان، دریدا و رورتی بنگرید به *دانشنامه رتوریک*، ذیل Irony

۵. مترجم در کتاب *فرهنگ نظریه و نقد ادبی* نیز همین اشتباه را تکرار کرده و در برابر چند اصطلاح متفاوت از معادل «مروی» یا «بازگفته» استفاده کرده است (ص ۳۳۹).

۶. ابرامز در این مدخل تعاریف دو اصطلاح Zeugma و Syllepsis را با یکدیگر درآمیخته و به Syllepsis، نه به صورت مدخلی جداگانه و نه ذیل همان مدخل Zeugma، نپرداخته است. در واقع تعریف پذیرفته‌شده Zeugma به معانی متفاوت یک واژه ارتباطی ندارد. کاربرد یک واحد دستوری خاص برای دو یا چند واژه/عبارت به پدید آمدن این صناعت می‌انجامد بی‌آنکه آن واحد دستوری دلالت معنایی متفاوتی در هر مورد داشته باشد. هرگاه یک واحد دستوری در ارتباط با دو یا چند بخش از جمله، و هر مورد با دلالت معنایی متفاوتی به کار رود (اعم از اینکه هر دو معنا حقیقی باشد یا مجازی یا یکی حقیقی و دیگری مجازی) آنچه پدید می‌آید Syllepsis است. به بیان دیگر، Syllepsis نوع خاصی از Zeugma است و «جمع» و «استخدام» هر دو را دربرمی‌گیرد. تعریفی که ابرامز آورده، بیشتر به تعریف Syllepsis نزدیک است.

۷. این واژه را مترجم در *فرهنگ نظریه و نقد ادبی* نیز به همین صورت «قوانند» آورده است (ص ۲۹۶ ذیل Law of the Father). به ظاهر غلط چاپی نیست.

منابع

- سبزیان، سعید، و میرجلال‌الدین کزازی. (۱۳۸۸). *فرهنگ نظریه و نقد ادبی، واژگان ادبیات و حوزه‌های وابسته*. تهران: مروارید.
- طوسی، خواجه نصیرالدین. (۱۳۲۶). *اساس الاقتباس*. تصحیح مدرس رضوی. انتشارات دانشگاه تهران.

- *The Encyclopedia of Rhetoric*. (2006). Ed. Thomas O. Slane. Oxford University Press.

- Wolfreys, Julian. (2007). *Derrida: A Guide for the Perplexed*. continuum.

- *The Edinburgh Dictionary of Philosophy*. (2005). Ed. John Protevi. Edinburgh University Press.
- [Cicero]. *Rhetorica ad Herennium*. (1920). Trans. Harry Caplan. Loeb Classical Library. Cambridge: Harvard University Press.
- Abrams, M. H. (2009). *A Glossary of Literary Terms*. Wadsworth Publishing Col Ince, International. Ed. 9th.

